

حضرت عباس (ع)

حماسه کربلا، بیانگر عشق و شهادت و شهامت اصحابی است که دنیای مادی را رها کردند ...



حماسه کربلا، بیانگر عشق و شهادت و شهامت اصحابی است که دنیای مادی را رها کردند و با معشوق خویش پیمان بستند که امام زمان و مرادشان را تنها نگذارند و او را یاری دهند. آنان درس ایثار و ایمان و شهادت را برای آیندگان به ودیعه گذاشتند و خاک مزارشان تا ابد توتیای چشم هر انسان آزاده و وارسته ای است.

مختصری از زندگی نامه حضرت عباس (ع)

حضرت عباس(ع) در چهارم ماه شعبان سال بیست و ششم هجری در مدینه به دنیا آمد. او فرزند بزرگ ام البنین(س) و پسر چهارم امیرالمومنین علی(ع) است. مادر او فاطمه دختر حزام بن خالد از قبیله کلاب است که تاریخ گواهی می دهد که پدران و دایی های ام البنین(س) در دوران قبل از اسلام جزو دلیران عرب محسوب می شدند و مورخان آنان را به دلیری در هنگام نبرد ستوده اند، افزون بر این، آنان علاوه بر شجاعت و قهرمانی، سالار و بزرگ و پیشوای قوم خود نیز بوده اند، آن چنان که سلاطین زمان در برابرشان سر تسلیم فرود می آورده اند. اینان همانانند که عقیل به امیرالمومنین علی(ع) گفت: در میان عرب از پدرانش شجاعت و قهرمان تر یافت نشود. (1) ام البنین(س) در حماسه کربلا چهار فرزند خود به نامهای عباس، جعفر، عون و عثمان را به پیشگاه الهی هدیه کرد و خود طلایه دار پیام آوران کربلا پس از حضرت زینب (س) شد. مسلم است از چنین مادر طاهر و پاکدامنی فرزندان صالحی متولد شود که هر یک حماسه جاویدانشان بر تارک روزگار بدرخشد.

حضرت عباس(ع) نیز یکی از آن آزادگان است. در مورد شمایل آن حضرت، ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین گفته: "عباس بن علی مردی خوش صورت و زیباروی بود و چون سوار بر اسب می شد پاهای مبارکش به زمین کشیده می شد و به او قمر بنی هاشم نیز می گفتند و پرچمدار لشکر حسین(ع) در روز عاشورا بود. نام آن حضرت را امام علی(ع) انتخاب کرده است. (2) حضرت ابوالفضل (ع) نه فقط برادر جسمانی حضرت حسین(ع) بود بلکه برادر ایمانی و روحانی آن حضرت نیز بوده است. روی همان اصل و قاعده ای که پیغمبر اکرم(ص) و حضرت علی(ع) از نور واحد بودند و مکرر پیغمبر(ص) به آن وجود مقدس "انت اخی فی الدنيا و الاخره" می فرمود. این اخوت و برادری لازمه اش تساوی و برابری آن دو در جمیع جهات و درجات نیست. مقام امامت بالاتر، و ابوالفضل (ع) تابع امام بوده است. او عبدی صالح بود. (3) برجسته ترین نمونه این اخوت بی نظیر را می توان در ایثار و مواسات و فداکاری آن بزرگوار مشاهده کرد زیرا حضرت ابوالفضل (ع) درباره برادرش بزرگترین ایثار را انجام داد و جان را فدای او کرد و در سخت ترین بلاها و آزمایش های الهی با آن حضرت مواسات کرد. درباره حضرت عباس بن علی شاعر گفته است:

احق الناس ان یبکی علیه فتی ابی الحسین بکربلا
 اخه و ابن والده علی ابوالفضل المضرغ بالدماء
 و من واساه لا یثیبه شی و جادلم علی عطش بماء
 که ترجمه فارسی آن این است:

1- شایسته ترین کسی که سزاوار است مردم بر او بگیرند آن جوانی است که (شهادتش) حسین(ع) را در کربلا به گریه انداخت.

2- یعنی برادر و فرزند پدرش علی (ع) که همان ابوالفضل بود و به خون آغشته گشت.

3- کسی که با او مواسات کرد و چیزی نتوانست جلوگیری او (در این مواسات) گردد و با اینکه خود تشنه آب بود، آب نخورد و به آن حضرت کرم کرد.

این شعر که از یک سو بیانگر مظلومیت و شجاعت حضرت عباس بن علی(ع) ، و از سوی دیگر بیانگر اخوتی بی ریا و صادق است که اعجاب همه مردم را بر انگیخت.

در وجود شریف ابوالفضل (ع) دو گونه شجاعت در هم آمیخته است:

الف) شجاعت هاشمی و علوی که ارجمندتر و والاتر است و از جانب پدرش سرور اوصیا به او رسیده است.

ب) شجاعت عادی که از جانب مادرش ام البنین (س) به ارث برده است ، زیرا که در میان تیره مادرش،

جدی پیراسته چون عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب بوده است که به سبب قهرمان سالاری و شجاعتش او را "ملاعب الاستة" یعنی کسی که سر نیزه ها را به بازی می گیرد، می نامیدند. حضرت عباس بن علی (علیه السلام) فرزند امیرالمومنین (علیه السلام)، برادر سید الشهداء (علیه السلام)، فرمانده و پرچمدار سپاه امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا است. معنای عباس در لغت شیر بیشه، شیری که شیران از او بگیرزند آمده است. مادر ایشان جناب فاطمه کلابیه بودند که بعدها با کنیه "ام البنین" شهرت یافتند. علی (علیه السلام) مدتی پس از شهادت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) با ام البنین ازدواج کردند و عباس (علیه السلام)، اولین ثمره این ازدواج بود. ولادتشان را در شعبان ۲۶م هجری در مدینه نوشته‌اند. کنیه ایشان "ابوالفضل" بود و از معروفترین لقبهایشان قمر بنی‌هاشم است. آن حضرت قامتی رشید، چهره‌ای زیبا و شجاعتی کم نظیر داشت و به خاطر سیمای جذابش بود که او را "قمر بنی‌هاشم" می‌گفتند. در حادثه کربلا، سمت پرچمداری سپاه امام حسین (علیه السلام) را به عهده داشتند و تا زنده بودند، زنان و کودکان وابسته به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آسایش و امنیت داشتند. در روز عاشورا بیشترین بار جنگ به دوش ایشان بود و بعد از شهادت همه مجاهدان، در رکاب امام حسین (علیه السلام) هنگامی که ایشان برای آوردن آب به فرات رفته بودند، در راه بازگشت به خیمه‌ها، با سپاه دشمن که از فرات محافظت می‌کرد، درگیر شدند و به شهادت رسیدند.

عباس بن علی (علیه السلام) از حیث شجاعت و معرفت و اخلاص مقامی بسیار والا دارند. تعبیر بلندی که در زیارتنامه ایشان از قول حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده است، بیانگر این حقیقت است. چنانچه در این زیارت آمده است:

"درود بر تو ای بنده صالح فرمانبر خدا و رسول او و امیر مومنان و حسن و حسین (صلی الله علیه و سلم) ... خدا را گواه می‌گیرم که تو از جهان درگذشتی با همان مقام رفیع و مرامی که شهدای جنگ بدر و مجاهدان در راه خدا درگذشتند و خیراندیشان او در جهاد با دشمنانش کوشا بودند در یاری دادن اولیایش و دفاع کنندگان از دوستانش.

در این عبارات ابتدا بر بندگی و عبودیت حضرت ابوالفضل تکیه می‌شود و امام (علیه السلام)، ایشان را بنده صالح خدا معرفی می‌کنند. بنده آن کسی است که برای خود به هیچ وجه مالکیتی قائل نیست و هر آنچه دارد را برای خدا می‌داند و لغت صالح که آن را "درست" معنا می‌کنیم، در اینجا به شخص مبارک ایشان نسبت داده شده است (نه به عمل و رفتارشان)، پس منظور از این کلمه شخصیت درست و بی‌نقص ایشان خواهد بود. بنابراین مفهومی که از کنار هم قرار دادن این دو معنا حاصل می‌شود، موضوعی است که ما آن را "انسان کامل" می‌گوییم. لذا در عبارات دیگر این زیارت هر آنچه از کمالات و فضایل ذکر می‌شود، در ذیل همین مفهوم "انسان کامل" است. چنانچه اطاعت کامل ایشان از خدا و پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) و تأکید بر اینکه ایشان سستی نوزبندند و هرگز در مسیر و راهشان که همان راه مجاهدان خدا در بدر و هر معرکه دیگر در تاریخ است، کوتاهی نکردند و بالاخره تصریح به تسلیم و تصدیق و وفای به عهد ایشان در برابر امام زمان خویش، نشانه‌هایی روشن از کمال صفات انسانی و فضایل شخصیتی ایشان به عنوان یک "انسان کامل" می‌باشد.

حضرت عباس (ع) در کربلا

حضرت عباس(ع) وقتی دید بیشتر یاران امام به شهادت رسیدند به برادرانش(عثمان، جعفر و عبدالله) فرمود: پیش از من به میدان بروید و فدا شوید تا من شهادت و اخلاص شما را نسبت به خدا و رسولش(ص) بچشم ببینم. همگی به نوبت اطاعت کردند و بعد از اذن از امام به میدان رفتند و به شهادت رسیدند. وقتی حضرت ابوالفضل(ع) خودش را تنها می‌بیند جلو می‌آید و عرض می‌کند: مولا، به من اجازه دهید من هم بروم. امام گریه سختی نمودند و فرمودند: تو علمدار من هستی. حضرت عباس(ع) عرض کرد: دیگر طاقت ندارم، سینه ام تنگ شده و از زندگانی دنیا بیزارم، می‌خواهم از این گروه منافق خونخواهی کنم. مولا فرمودند: حال که می‌خواهی بروی، برو مقداری آب برای فرزندان بیاور.

قبلا به حضرت عباس(ع) لقب سقا داده بودند چرا که یکی دو نوبت در شبهای گذشته توانسته بود برود صف دشمن را بشکند و برای اطفال آب بیاورد (اینطور نبود که سه شبانه روز در آن گرمای عراق آب نخورده باشند، بلکه سه شبانه روز آب برای آنها ممنوع بود و شریعه فرات را بسته بودند. حتی شب عاشورا آب تهیه کردند و غسل شهادت نمودند) وقتی امام به حضرت عباس(ع) فرمودند: حالا که عزم رفتن داری برو آب بیاور، حضرت عباس(ع) عرض کرد: چشم. ببینید چقدر منظره با شکوهی است چقدر عظمت، شجاعت، دلاوری، انسانیت، معرفت، شرافت و فداکاری. یک تنه خودش را به جمعیت سر تا پا مجهز به سلاح می‌زند در برابر سپاه دشمن می‌ایستد و به پند و اندرز می‌پردازد ولی آنها را سودی نمی‌بخشد، عباس(ع) خدمت امام می‌رسد و آنچه از لشکر عمر سعد دیده است به امام میرساند.

عباس(ع) ناگهان صدای فریاد کودکان را شنید: العطش العطش برای حضرت عباس(ع) خیلی سخت بود صدای العطش کودکان را بشنود و کاری نکند، از اینرو سوار اسب شد، نیزه به دست گرفت، مشک آبی را همراه خود برد و به طرف شط فرات راهی شد. شریعه فرات با چهار هزار نیرو محافظت می شد؛ اسب را داخل آب می برد، اول مشک را پر از آب می کند و بدوش می اندازد، عباس(ع) تشنه است و هوا بسیار گرم. زمان واقعه عاشورا به روایتی دیگر همراه بوده است، او جنگیده تا به فرات رسیده؛ خسته و کوفته وارد آب شده، همانطوریکه سوار بر اسب است آب تا زیر شکم اسب را فرا می گیرد، دست زیر آب می برد مقداری آب با دو دستش بر می دارد تا نزدیک لبانش می آورد، آنهایی که از دور ناظر بودند گفته اند: اندکی تامل کرد بعد دیدیم آب را نخورد و روی فرات ریخت، هیچکس نفهمید چرا؟

قمر بنی هاشم(ع) آب نخورد اطاعت محض را ببینید با کلمه چشم برای آوردن آب راهی می شود، آب نمی خورد و با رجزی که بعد از خروج از آب می خواند دلیل آب نخوردن خود را بیان کرده است. شاید هم حضرت ابوالفضل(ع) فکر کرده است که مولایش فرموده است آب برای بچه ها بیاور یعنی حسین(ع) نمی خواهد آب بخورد پس به عباس اجازه نداده است که او هم آب بخورد.

حضرت عباس(ع) همینکه از آب خارج شد رجزی خواند که در رجز، مخاطب خودش بوده است، نه دیگران و از این رجز فهمیدند که چرا آب نخورده است:

یا نفس من بعدالحسن هونی فبعده لا کنت ان تکونی

هذالحسین شارب المنون و تشریبین باردالمعین

و الله ما هذا فعال دینی و لافعال صادق الیقین

ای نفس ابوالفضل(ع) می خواهم بعد از حسین(ع) زنده بمانی، حسین(ع) شربت مرگ می نوشد و او در کنار خیمه ها با لب تشنه ایستاده است و تو آب بیاشامی؟ پس مردانگی کجا رفت؟ شرف کجا رفت؟ مواسات و همدلی کجا رفت؟ مگر حسین(ع) امام تو نیست؟ هرگز دین چنین اجازه ای به من نمی دهد، هرگز وفای من چنین اجازه ای به من نمی دهد.

حضرت ابوالفضل(ع) مسیر برگشت خود را عوض نمود و از داخل نخلستانها برگشت تا شاید مشک را سالم برساند، چون قبلا از راه مستقیمی آمده بود ولی حالا همراه خود امانتی گرانبها دارد، تمام همتش این بود که آب را سالم برساند لذا از داخل نخلستانها که امنیت بیشتری داشت برگشت. دشمنان راه را بر او بستند و او را محاصره کردند تا آنکه نوفل ازرق شمشیری به دست راست حضرت زد و دست از بدن جدا شد. در همین حال بود که دیدند ابوالفضل رجز را عوض کرد و معلوم شد که حادثه ای تازه پیش آمده است، او می فرمود: والله ان قطعتم یمینی ، انی احامی ابدأ عن دینی (بخدا قسم اگر دست راستم را ببرید من دست از دامن حسین بر نمی دارم) مشک آب را بر شانه چپ قرار داد بار دیگر نوفل ازرق ضربه ای دیگر زد و دست چپ حضرت را از مچ جدا نمود. طولی نکشید که رجز دوباره عوض شد در این رجز فهماند که دست چپش هم بریده شده است. راویان نوشته اند به هر زحمت بود مشک آب را چرخاند و آن را به دندان گرفت و خودش را روی آن انداخت تا سالم بماند اما سپس تیری آمد و به مشک رسید و آب مشک از دست رفت. ببینید ابوالفضل(ع) آن لحظه چه حالی پیدا کرد، دیگر با چه روئی دست خالی به خیمه ها برگردد و بچه ها به عمو عباس(ع) بگویند: العطش؟!

یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار

مع النبی السید المختار قد قطعوا البغیهم سری

قربانت ای حضرت عباس(ع) !!! تیری دیگر می آید بر سینه حضرت می نشیند و عده ای گفته اند عمودی آهنی بر فرق مبارکش می خورد و او را از اسب به زمین می اندازد، اینجا بود که برادر خود حسین(ع) را برای اولین بار به نام برادر مرا دریاب خطاب می کند. مقام معنوی عباس(ع) آنقدر زیاد است که به خود اجازه نمی دهد کمتر از مولا به برادرش بگوید، حضرت صدای برادر را شنیدند، خود را به بالین برادرشان رساندند همینکه بدن پاره پاره و دستهای جدا شده او را دیدند، گریه کردند و فرمودند: الان انکسر ظهري و قلت حیلتي؛ اکنون پشتم شکست و چاره من گسسته و کم شد. حضرت عباس(ع) نقش زمین است از مولایش حسین(ع) درخواست می کند که یک چشمم باز است آن را از خون پاک کن تا یکبار دیگر تو را ببینم، دیگر در خواستش این بود که مرا کنار خیمه ها میر، من به بچه ها قول آب دادم خجالت می کشم مرا اینطور ببینند. (ام البنین دختر خزام بن خالد بن ربیع است ،ام البنین خواهر شمر ذی الجوشن یعنی شمر دایی حضرت عباس(ع) و دایی ناتنی امام حسین(ع) بوده است)

محل دفن حضرت عباس (ع):

قبر حضرت عباس(ع) نزدیک محل شهادتش کنار شریعه فرات است، حضرت ابوالفضل(ع) لحظه شهادت سی و چهار سال سن داشت. حسین عمادزاده نویسنده متبحری است که رحلت نمودند، ایشان کتابی مخصوص حضرت عباس(ع) می نویسد و زمانیکه جناب عمادزاده به عتبات عالیات تشریف می برد خدام مرقد حضرت ابوالفضل(ع) از دیدنشان(بخاطر کتابی که راجع به حضرت عباس(ع) نوشته است) خوشحال

می شوند لذا خدام به او احترام زیادی می گذارند حتی به ایشان اجازه می دهند تا قبر حضرت را برای او باز کند و ایشان به زیر جایگاه تصریح حضرت بروند. خدام می گفتند: جایگاه را فقط برای بزرگان باز می کنیم و این جایزه توست که برای حضرت عباس(ع) زحمت کشیدی.

وقتی عمادزاده به کنار قبر می رود چاله ای را کنار مرقد حضرت می بیند که داخل چاله را آب گرفته است، عمادزاده از خدام می پرسد: چرا اینجا چاله ای است که درونش را آب گرفته است؟ خدام گفتند: مرقد حضرت کنار فرات است و سطح زمین با آب زیاد فاصله ندارد لذا ما چاله ای کشیدیم تا داخل قبر را آب نگیرد. ببینید چقدر دردناک است چون حضرت زمان شهادت آب نخوردند و آب هم تا کنار حضرت می آید ولی داخل قبر نمی تواند برود. سپس عمادزاده می گوید: حالا که لطفی شامل حال من شده است، دو رکعت نماز هم کنار قبر حضرت بخوانم که رکعت دوم در قنوت چشمم به مرقد حضرت افتاد، دیدم حضرت با وجود قد رشیدی که داشته چقدر مرقد کوچکی دارد (مانند قبر طفلی می ماند) لا حول و لا قوه بالله العلی العظیم.

نمی دانم این چه رابطه ای است که بعد از قرنهای ذکر کربلا، حضرت ابا عبدالله(ع) و ابا الفضل العباس(ع) و ... اشک از رخسارمان سرازیر می گردد؛ وقتی دست میوه دل علی(ع) (وجود مقدس ابا الفضل(ع)) را قطع می کنند، دشمنان جرات می یابند و به سوی ایشان حمله می کنند، تیری به چشم مبارکش می زنند و آقا دیگر نمی بیند، از طرفی هم دست ندارد که تیر را بیرون بیاورد؛ زانوها و پاهایش را جمع می کند و تیر را از چشم خود خارج می کند، خون چشم آقا را فراگرفته است، جایی را نمی بیند، دشمنان به او شمشیر می زنند حضرت که هیچوقت مولایش را برادر صدا نمی کرد فریاد می زند: یا ابا ادرك انا لا یوم کیومک یا ابا عبدالله(ع) ...

دلآوری های حضرت عباس (ع) از دید تاریخ نگاران

شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری گفته اند لشکر بر حسین چیره شد حضرت سوار شده و به سوی فرات رفت و برادرش عباس جلوی او بود لشکر ابن سعد راه او را گرفتند و مردی از بنی دارم به آنها فریاد زد وای بر شما فرات را بر او ببندید و نگذارید سر آب رود حسین فرمود بار خدایا او را تشنه کن او در خشم شد تیری به چانه آن حضرت زد حضرت تیر را بیرون آورد و دست زیر آن گرفت و پر از خون شد و گفت بار خدایا من به تو شکایت کنم از آنچه با پسر دختر پیغمبر تو عمل شود سپس با لب تشنه به جای خود برگشت ولی لشکر گرد ابا الفضل را گرفتند و او را از آن حضرت جدا کردند و ابا الفضل تنها جنگید تا به شهادت رسید و زید بن ورقا حنفي و حکیم بن طفیل طایبی پس از آنکه زخم فراوان برداشت و توان جنبش نداشت متصدی قتل او گردیدند

حسن بن علی طبرسی گفته تیری که آن ملعون به حسین انداخت بر پیشانی حضرت نشست و عباس آن را بیرون آورد ولی روایت گذشته اشهر است

طبری از هشام از پدرش محمد بن سائب از قاسم بن اصیغ بن نباته نقل کرده که کسی که در شهادت امام حسین حاضر بوده برای من گفت که چون قشون حسین مغلوب شد سوار شد و به سوی فرات رفت مردی از بنی ابان بن دارم گفت وای بر شما میان او و فرات حائل شوید مبادا شیعیان به او بپیوندند گوید اسب خود را راند و لشکر دنبال او رفتند راه فرات را بر حسین بستند و حسین فرمود خدایا او را تشنه کن و ابانی تیری به چانه او زد و او تیر را کشید و دست گشود و پر از خون شد و فرمود بار خدایا از آنچه با پسر دختر پیغمبر میشود به تو شکایت می کنم بخدا طولی نکشید خداوند عطش را بر آن مرد مستولی کرد و سیراب نمی شد قاسم ابن اصیغ گوید من هم با کسانی بودم که باد او را میزدند شربت شکر و جام شیر و کوزه آب حاضر بود و می گفت وای بر شما تشنگی مرا کشت يك کوزه آب یا قدحی که خانواده ای را سیراب می کرد به او می دادند می نوشید و از لب باز می گرفت و اندکی می خوابید باز فریاد می کرد وای بر شما به من آب دهید تشنگی مرا کشت بخدا چیزی نپائید که شکمش مانند شتری ترکید

گویم ظاهر کلام شیخ ابن نما این است که نام این مرد ذرعه بن ابان بن دارم بوده گوید روایتی به قاسم بن اصیغ بن نباته می رسد نقل کند از کسی که خودش امام حسین رادیده بود که مسناه را که خاکریزی بلند کنار شط بود گرفته بود تا خود را به فرات رساند و عباس جلوی او بود و نامه عبیدالله بن عمر بن سعد رسید کهآب را بر حسین و اصحابش ببندد و قطره ای از آن نچشد عمر بن سعد عمرو بن حجاج را با پانصد سوار بر شریعه فرات فرستاد و عبدالله بن حصین از دی فریاد کشید یا حسین این آب را می بینی که چون شکم آسمان موج می زند ؟ بخدا قطره ای از آن نچشی تا از تشنگی با پارانتم بمیری ذرعه بن ابان دارم گفت میان او و آب حائل شوید و تیری به آن حضرت زد که به زرنخش جا گرفت و او فرمود بار خدایا او را از تشنگی بکش و هرگز او را نیامرز و يك شربت آب برای او آوردند و خون مانع بود که آنرا بیاشامد خون را بسوی آسمانها می پاشید و می گفت چنین است

صاحب عمده الطالب در شرح اولاد عباس گوید کنیه اش ابا الفضل و لقبش سقاء بود زیرا در روز عاشورا

برای برادر خود آب طلبید و پیش از آنکه به او برساند کشته شد قبرش نزدیک شریعه و در محل شهادت او است و در آن روز پرچمدار حسین بود

ابو نصر بخاری از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق فرمود عموی ما عباس بصیرت عمیقی داشت و ایمان محکمی با ابا عبدالله جهاد کرد و خوب امتحان داد و به شهادت رسید و خونش در بنی حنیفه است سی و چهار ساله بود که کشته شد و مادر او ام البنین دختر خزام بن خالد بن ربیعہ است و برادرانش عثمان جعفر و عبدالله هستند

و چون روز عاشورا شد شمر بن ذی الجوشن کلابی آمد عباس و برادرانش را خواست و گفت خواهرزادگان من کجایند؟ جوابش ندادند حسین به برادرانش گفت گرچه فاسق است زیرا یکی از احوال شماست گفتند چه می خواهی؟ گفت نزد من آنید شما در امانید خود را به کشتن ندهید با برادر خود. به او دشنام دادند و گفتند زشت باد خودت و زشت باد آنچه آوردی ما سید و آقای خود را بگذاریم و در امان تو آئیم؟ خودش و سه برادرش در آن روز کشته شدند

و شیخ صدوق ضمن حدیثی از امام چهارم روایت کرده است که خدا عباس را رحمت کند خوب جانبازی کرد و خوب امتحان داد و خود را قربان برادرش کرد تا هر دو دستش جدا شد و خدای عزوجل عوض آنها دو بال به او عطا کرد که در بهشت با فرشتگان پرواز کند چنانچه به جعفر بن ابی طالب عطا کرد و عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی دارد که همه شهدا در روز قیامت بر آن رشک برند

در بحار است که چون عباس خود را تنها دید نزد برادر آمد و گفت اجازه میفرمائید؟ حسین سخت گریست و فرمود برادر جان تو علمدار منی و اگر بروی لشکرم پراکنده شود عباس گفت دلم تنگ شد و از زندگی سیر شدم و می خواهم از این منافقان انتقام خون برادران را بگیرم حسین فرمود آبی برای این کودکان بیاور عباس رفت و به لشکر نصیحت کرد و آنها را بر حذر داشت سودی نبخشید نزد برادر برگشت و به او خبر داد و شنید کودکان فریاد العطش دارند مشکي برداشت و سوار اسب شد و سوی فرات رفت و چهار هزار از موکلان فرات دور او را گرفتند و او را تیرباران کردند بر آنها حمله کرد و هشتاد کس از آنها را کشت و آنها را از هم شکافت تا وارد شریعه شد خواست شربت آبی بنوشد به یاد تشنگی برادرش حسین و اهل بیتش افتاد آب را ریخت و مشک را پرآب کرد.

و به دوش راست انداخت و رو به خیمه ها کرد راه او را بستند و گرد او را گرفتند با آنها جنگید تا نوفل با ضربتی دست راستش را انداخت مشک را به دوش چپ گذاشت نوفل دست چپش را هم از مچ قطع کرد و مشک را به دندان گرفت تیری به مشک آب رسید و آبش ریخت و تیر دیگر به سینه او نشست و از اسب به خاک افتاد و فریاد زد برادر مرا دریاب چون حسین به بالین او آمد او را به خاک و خون غلطان دید و گریست

طریحی در کیفیت قتلش گوید مردی بر او حمله کرد و عمود آهنین بر فرق سرش زد واز هم شکافت و به خاک افتاد و فریاد زد یا ابا عبدالله علیک مني السلام ابن نما درباره حکیم بن طفیل گفته است او لباس تن عباس ربود و به او تیری زد

در بحار است که چون عباس شهید شد حسین فرمود الان کمرم شکست و چاره ام قطع شد.